



اما تو را، ای عاشق انسان! کسی نشناخت...

یا زلتت عرام روز.



حسین منزوی

سرشناسنامه:	منزوی، حسین
عنوان و نام پدید آورنده:	اما تو را، ای عاشق انسان، کسی نشناخت... / حسین منزوی
مشخصات نشر:	تهران / نشر نیمای / ۱۳۹۳
مشخصات ظاهری:	۲۴۴ ص / رقعی
شابک:	۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۰۱۰-۵
موضوع:	شعر فارسی - قرن ۱۴
رده بندی گنگره:	۱۳۹۳ الف ۸ ۴۴ ن / PIR ۸۲۲۳
رده بندی دیویی:	۶۲/۱ ۷۸
شماره کتابشناسی ملی:	۳۵۳۹۸۶

اما تو را، ای عاشق انسان، کسی نشناخت...

عنوان /

حسین منزوی

مؤلف /

گروه ادبی نشر نیمای

به انتخاب /

نشر نیمای

ناشر /

آزاده بدیع، زرقولی

طراح گرافیک /

نقش آفر

لیتوگرافی /

کهنویسی

چاپ و صحافی /

اول ۱۳۹۳

نوبت چاپ /

۱۱۰۰ نسخه

تیراژ /

۹۷۸-۶۰۰-۳۶۷-۰۱۰-۵

شابک /

روشنک شماره یک

خیابان جمهوری، مقابل خیابان صف، شماره ۲۳۰

تلفن: ۳۳۱۱۵۰۳ - ۳۳۱۳۰۳۹۰

روشنک شماره دو

خیابان شریعی، نرسیده به خیابان دولت، شماره ۱۴۸۵

تلفن: ۴۴۹۰۴۵۵۵

دفتر مرکزی

خیابان انقلاب، خیابان فجراری، خیابان شهدای زاهداری غربی

شماره ۸۸ تلفن: ۶۶۴۱۱۴۸۵

Nimajbook@yahoo.com

حق چاپ و نشر انحصاراً محفوظ است

فهرست

- بادشانت ۹/
 گفتگوی خلاصه خاطره‌ای، محمدعلی بهمنی ۱۱/
 درهای شور انگیز چشمانت چه زیبانت، ۲۵
 ای گیسوان رهای تو از ایشان رهانرا ۲۷
 لبست صریح‌ترین ابروی شکوفایی‌ست ۲۹
 کتون برنده‌ی تو- آن قسره در پاییز ۲۱۰
 از رزمه دلننگیر، از هفتمه بی‌زوم ۲۲
 چگونه باغ تو بلور کند بیداران ۲۵/۱۹
 در من اثری است از تو عاشقانه عاشقانه ۲۷
 امشب به یادش برسد خواهد زد قریبانه ۲۹
 خیام ظلمتبان را فضای نور کسی ۴۱
 در من کسی باز یاد تو افتاد امشب ۴۲
 اگر مایه محبت ریزگاری تازه خواهد یافت ۴۵
 ای بر گذشته ز مملوس ای داستانی ۴۷
 حماسه‌ای است که می‌آید این صدا از گیت ۵۰
 چشمان تو آکن که سخن، تو چشم تو بیدار شده ۵۲
 بی تو خسته‌ام از جلم تن و جام ز تنم ۵۴
 لیلای دوباره قسمت این‌سلام شد ۵۶
 دستش از گل، چشمش از خورشید سنگین خواهد
 آمد ۵۸
 ای سرو جان گرفته‌ی باغ کتاب‌ها ۶۰
 الا حمایت تو رمز استقامت من ۶۲
 بارو به باژوی هم، در خیزبان رونیم ۶۴
 خانه‌های دم کرده، کوچ‌های بعضی‌ها ۶۶
 اینک این من سر به سواد ای پستی‌نهاد ۶۸
 به سر افکنده مرا ساق‌های کهنه ۷۰
 آن نه عشق است که پتولی تر شمشوارش بود ۷۲
 زنی که حافظه‌ی پارانگ، ردای شعفه به تن دارد ۷۴
- در به سماع آمده است از خیر آمدنت ۷۶
 باغی من که چشم فرو بست خواب را ۷۸
 رازی‌ست در آن چشم سپاهت به‌ماش ۸۰
 دیری‌ست دلم فریاده و خاله به خاله ۸۲
 رنج گزافه را به صحرای صحرای منی گیر ۸۴
 آیا چه دیدی آن شب، در قلنگاه ۸۶
 شب، دیر پای سردم، تو بگوی تا سراپا ۸۸
 ای غرقه به خون، پره‌ن سوزان دوست ۹۰
 منگر چنین به چشم، ای چشم آهوانه ۹۲
 خاک باران خورده آفته‌ست با منی ۹۴
 می‌باری ای باران و می‌بویی منی ۹۷
 نه هر ستاره سهیل است، آنچه در زمین است ۹۹
 ای برآورده‌ی زمان شب بهشتی و پیکان ۱۰۲
 آمد غروب و باران سنگ من گردان ۱۰۴
 هنوز، داغ بود، تو لایه‌ی جوانا تازه است ۱۰۶
 ای یاد دور کعبه که گل می‌بری هنوز ۱۰۸
 زان یاد به بر آن ساقم گزوی سخن سر می‌زند ۱۱۰
 ای تو که بر عقیقه بر عشقان زده ۱۱۲
 غالی‌ام چون باغ بود، خالی از نیلوفرش ۱۱۴
 قند فصل من! مغزل من! گل نازم ۱۱۶
 سرگشته‌امی دارم در وادی حیرانی ۱۱۹
 گزیدم از میان مرگ‌ها، این گونه شدن را ۱۲۱
 تو سر نوشت منی، از تو من کجا بگیرم ۱۲۲
 خوش دوست آبدای سخن با شکایتی ۱۲۵
 ریشه‌ی سرو جوان با خاک، صحبت می‌کند ۱۲۷
 نسیم خوش خیر از نور چشم من چه خیر ۱۲۹
 ز نمرود کف به لب آورده رود دیوانه ۱۳۱
 در خیالی که از بوی تو سرشار است ۱۳۳

شب است و ره گم کرده ام، در کولاک زمستانی / ۱۹۸
 نوبت آمد می نوازند نوبت ناقوس زمان / ۲۰۱
 در ختم - گر چه گهی چشم با افلاک دارم من / ۲۰۴
 شب است و در شب من خوش نشینی تن بیک / ۲۰۷
 وقتی که خواب نیست ز رویا سخن مگو / ۲۰۹
 من از تو سرو عزیزم نمر نمی خواهم / ۲۱۲
 غریبوار به آبدی نو آمده ام / ۲۱۵
 نبود معجزه عالی که با نسیم پیوسته / ۲۱۷
 الا که از همگفت عرب تر از تو / ۲۱۹
 تمام جانم یک توده صمیمه بود و شعر / ۲۲۲
 نه فرشته ام، نه سلطان کی ام و بی نام / ۲۲۴
 بر مرگی که هم از لب یک سخن سوارم / ۲۲۶
 شک زدم که به خوش شیک خون سیاران / ۲۲۸
 ای دوست ای شفق کج خلق خندان تو / ۲۳۱
 سره اگر خلاف کند نازبانم را / ۲۳۳
 در این خوش با ندم چون چه اگر چه خلوتم / ۲۳۵
 چون معلم پذیرش، خوش است خلوتم / ۲۳۷
 چرا صبح مرا ز ندای پیراهنت داری / ۲۳۹
 چنگان تو که از همچان گریه می کنند / ۲۴۱
 شگفتا حالت دیوانه یا عاشق که من دارم / ۲۴۳
 سفر به خیر گل من که می روی با یاد / ۲۴۵
 پاییزی ام بهار چه دارد برای من / ۲۴۷
 شب را کنار صبح نوشتم به پای خود / ۲۴۹
 از روین زندانم، گر منظره می بینم / ۲۵۱
 زخمی به من زدی که دم خون چکان شعلت / ۲۵۳
 خیال خام رنگ من به سوی ماه چیدن بود / ۲۵۶
 با آن دهان که رازی سینه نه بسته نه گشاده / ۲۵۸
 نمی شه نقشه مارو، به لحظه تنها بذاره / ۲۶۰

مرا با خاک، می سنجی، نمی دانی که من با دم / ۱۲۵
 پلعه در بیش رویه یک به یک دیوار شد / ۱۲۷
 سوار زوری دلبان در بهتری / ۱۲۹
 خورشید من برای تو یک تاره شد دلما / ۱۴۱
 گرفتم این که مترنم غبار تازه ز رویم / ۱۴۳
 شبی که می گذرد با تو بی کران خوش تر / ۱۴۵
 باز آن سمد زخم خورده بی سوار آمد / ۱۴۷
 همواره عشق بی خبر از راه می رسد / ۱۵۰
 چون تو موجی بی قراری عشق در عالم بود / ۱۵۲
 در دست گلی دارم این بار که می آیم / ۱۵۴
 زنی چنین که تویی جز تو هیچ کس زن نیست / ۱۵۶
 مادلان من آس کی می بری سوارت / ۱۵۸
 شاعر از این خیال بی دران کسی نشناخت / ۱۶۰
 به سینه می زدم سر، دلی که کرده هویست / ۱۶۲
 دیدم خورشید را در خواب تعبیرش تویی / ۱۶۶
 نخست ای که شب بگذرد، سحر بزند / ۱۶۸
 گور شد همواره آری سنگریزه اینک زمین را / ۱۷۰
 دلت چه شد که از آن شور و اشتیاق افتاد / ۱۷۲
 اسیر خاکم و نفرین شکسته پالی را / ۱۷۵
 شب که می رسد از کنار ما / ۱۷۸
 چه شب بدی است امشب، که ستاره سوختار / ۱۸۰
 شیم به نیمه رسید و صدای تو رسد / ۱۸۲
 گوازی من آه ای شعر ناب من / ۱۸۵
 مگر، این یاد خوش از راه عشق آباد می آید / ۱۸۸
 - و کلمه بود و جهان در سینه نگون بود / ۱۹۰
 در این ستاره، که هر چه جز غمی نیست / ۱۹۲
 ز باغ پورهت، چوین فریخته ها شد / ۱۹۴
 آهلی تو که به چوینت است از تا چون با داره / ۱۹۶

- تو گودهای ششادت، بهار جلّه نشسته / ۲۶۲
- یک شعر تازه دارم، شعری برای دیوار / ۲۶۳
- برج ویرانه غبار خوش افشان کرده‌ام / ۲۶۴
- دیوانگی زین بیش‌تر از من بیش‌تر، دیوانه‌جان / ۲۶۸
- تقدیر، تقویم خود را تماماً به خون می‌کشید / ۲۷۰
- از زمستان بی‌تو مگو زمستان این نیست / ۲۷۲
- ای خون اصیلت به ششک‌ها ز غنبران / ۲۷۵
- مرگان به هم بزن که باشی جهان من / ۲۷۷
- تگفت و گفت، چرا چشم‌هایت آن دو گید / ۲۷۹
- در تنگ نظر سفی صاحب نظری نیست / ۲۸۱
- آب، آرزو نداشت به غیر از روان شدن / ۲۸۲
- عجب کسی! شکرستان که گفته‌اند این است / ۲۸۵
- حکیم از زمین رها شدن بود / ۲۸۷
- ای چشم‌ها، مطلع زبانتین غزل / ۲۸۹
- ما می‌توانستیم زیماتر باشیم / ۲۹۱
- آیا من این تن - این تن در حال رفتنم / ۲۹۳
- لشرب، ستاره‌های مرا آب زده است / ۲۹۵
- ای عشق ای کشیده به خون تنگ و نام را / ۲۹۷
- به دیدن آمده بودم، دری گشوده نشود / ۲۹۹
- من خود نمی‌روم، دگری می‌برد مرا / ۳۰۱
- من شراب از شمانی خواهم / ۳۰۲
- با هر تو و من، مایه‌های ما شدن نیست / ۳۰۵
- این بار هم نشد که بیزم گمدم را / ۳۰۷
- تیاویزد اگر با سلفهای مردانگام ای زن / ۳۰۹
- چیزی بگو بگذار تا هم صحبت کنم / ۳۱۲
- تا صبحدم به یاد تو شب را غم‌زدم / ۳۱۴
- مرا ندیده بگیرد و بگذرد از من / ۳۱۶
- چگونه بلای زخم تا به ناگجا که تویی / ۳۱۸
- نست و دروآب جو تو کرندم، گیرم از لاجری ست / ۳۲۰
- جز همین درختر نداشت و صحرای بوش / ۳۲۲
- ای عشق ما با تو از وادی جاذبان هم گذشتیم / ۳۲۵
- بهار و گل به درختان دوباره جان بدهند / ۳۲۷
- به سوای آسمان پر و بل می‌زنی / ۳۲۹
- چه بد عیبی شد این از صد عراب‌بتر، چه بد عیبی / ۳۳۱
- می‌کوی که شاهنش از این گور بگذرد / ۳۳۳
- دریا نبودم لذا توفان سرشت من بود / ۳۳۵
- بین تو و من چیزی، دیوار نخواهد شد / ۳۳۷
- خود گرفته است اقی، باز کجا شاخته / ۳۳۹
- عست را بزرگ دیدم من که رنگ شد / ۳۴۱
- کسی از آن سوی ظلمت ما جدا می‌کرد / ۳۴۳
- تا جهان بود و عشق باقی بود / ۳۴۷
- روزها و هفته‌هایی، تو با تقویم چرخیدند / ۳۴۹
- دیشب که گریه‌ام تمام ساحلم گم بود / ۳۵۱
- نشان به نام خود ایلس زده چنین مرا / ۳۵۳
- سلام آینه‌های آفتابگر من / ۳۵۶
- می‌آید از برج ویران، مردی که خاکستری بود / ۳۵۸
- با ماشینی نبود که در خون سفر نکرد / ۳۶۰
- باز مستی و بیدار خوابی ست / ۳۶۲
- در چشم‌های شمع‌بورت آن روز، چیزی فرو نشسته / ۳۶۴
- و سرکش بود / ۳۶۶
- هستی چه بود اگر که مرا و تو را ندانست / ۳۶۹
- درخت خشک من از راز فصل بی‌خبر است / ۳۶۸
- تو در سفر که باشی با در سفر نباشی / ۳۷۰
- از شب چه پاسی ملذذهای جشنمان شرم‌لود / ۳۷۲
- چنان گرفته تو را بازوان بچگی‌ام / ۳۷۵
- نشکمی ای کوزمی سفالی عاشق / ۳۷۷

- دیگر برای دم زدن از عشق باره زشس دیگر
اندیشیدند / ۳۷۹
- جنگ با من و آن هم مثل دشمن خوبی / ۳۸۱
- می گنم الفبا را روی لوحی سنگی / ۳۸۳
- یکبار دیگر عشق، یکبار دیگر تو / ۳۸۵
- شبح میان من از بوی سوختن می گفت / ۳۸۷
- عریان شدمی و عطر زده / ۳۸۹
- در انتظار تو تا کی سحر شماره کنم / ۳۹۱
- یک بوسه که از باغ تو چسبده چنداست / ۳۹۲
- نام من عشق است آیا می شناسیدم / ۳۹۵
- یانی است در همیشه لهنم آن گیسوان خرس
معتاد / ۳۹۸
- گر چه با این شیوه جای آشتی نگذاشتی / ۴۰۰
- درون آنه‌ی روز و هر چه می بینی / ۴۰۲
- شهر، منهای وقتی که هستی حاصلش برزخی
خشک و خالی / ۴۰۴
- ایرتما می از خون باران لاله زار / ۴۰۶
- باز سوّم آرزو سرو من، تو را کشتند / ۴۰۹
- آرزو نام، آرزو از این عمر نفس گیر / ۴۱۱
- تقدیرم این گونه است کار بجای به جای کار جل
آری / ۴۱۳
- شکوفه های علو زسته روی لبه فنت / ۴۱۵
- خاتم سلام و شکر که از است حاکمان / ۴۱۷
- فرود آمدم از بهشت بر این باغ و بران خدایا / ۴۱۹
- طعم دوستی در خواب تو شیرین شد / ۴۲۱
- یا کسی جز تو ایام نبوده است / ۴۲۳

www.hamam.com

۱ یادداشت

وقتی جناب اسدی فراهم کردن این مجموعه را به عهده‌ی من گذاشتند گمان می‌کردم کارم بسیار آسان است. زیرا من سال‌هاست به عنوان یکی از دوستداران منزوی با غزل او زندگی می‌کنم و زیر و بم کارش را می‌شناسم. اما وقتی انتخاب غزل‌ها آغاز شد متوجه شدم که چنین نیست، زیرا تقریباً تمام غزل‌های او چیزی در خود دارند که نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد. حسن بود که سراغ ابراهیم اسماعیلی اراضی عزیز رفتم - دوستی که از علاقه و عشق‌اش به منزوی بزرگ آگاه بودم -، علاقه‌ای که مهم‌ترین وجه مشترک ما برای دوستی‌ست. پس از بارها بحث به این نتیجه رسیدیم که از هر کدام از جلوه‌های غزل منزوی شعرهایی را برای مجموعه انتخاب کنیم تا این برگزیده، آیینمای برای غزل‌های ماندگارش باشد. پس ممکن است غزل‌های زیبایی نیز در این مجموعه نیامده باشد. در مرحله‌ی بعد به مشکل‌های بزرگ‌تری برخوردیم زیرا به دلیل عدم دقت در کتاب‌های متعددی که بیشتر منتشر شده، شماره‌ی غزل‌ها و حتی بسیاری از ابیات و مصراع‌های آنها، در کتاب‌های مختلف فرق داشت. چنین بود که مجموعه‌ی کامل آثار شاعر را که آقای فتحی به همراه

برادرش بهروز منزوی فراهم کرده بود اصل قرار دادیم و کوشیدیم با بهره‌گرفتن از دیگر نوشته‌ها غلط‌های چاپی و جابجایی‌های موجود را تا حد ممکن اصلاح کنیم.

با توجه به مهنت ندک به آنچه تاکنون رسیده بودیم در این کتاب جامه‌ی عمل پوشاندیم، اما کار را متوقف نکردیم تا هر آینه بتوانیم کاری برای انتشار درست و پیراسته‌ی کارهای منزوی بکنیم از جناب آسدی که این وظیفه را به من محول کردند سپاسگزارم. منت‌پذیر مهر اسماعیلی اراضی عزیز نیز هستم که هم‌ای کار این کتاب حاصل تلاش مشترک ماست. و سپاسگزارم از جناب بهمنی که دعوت ما را پذیرفتند تا درجه‌ای برای ورود به دنیای غزل‌ها باز کنیم.

با مهر - غلامرضا طریقی